



شوی عاشورایی  
فرامرز میرشکار مبارکه "شمین"

بوی سیرب

ای نمازِ آخرِ من گریه کن  
بر دوچشمان ترمین گریه کن

گریه کن اینجا زمین کربلاست  
سرزمین اشک و افغان و عزاست

گریه کن اینجا نفس، خون می شود  
آه دل از غصه گلگون می شود

عَرش اینجا با تو هق هق می کند  
گریه کن اینجا ملک دق می کند

گریه کن اینجا جهان، بی جان شده است  
هستی جانانه، بی جانان شده است

گریه کن اینجا حریم انبیاست  
قتلگاه قبلگاه اولیاست

هر که را می بینم اینجا داغ اوست  
گریه کن ای ابر اینجا باغ اوست

گریه کن اینجا خدا خون گریه کرد  
گریه کرد و سخت گلگون گریه کرد

در دل دریایی اش طوفان گرفت  
گریه کرد و خلقت او جان گرفت

ابر و باران رود و شبنم اشک اوست  
هر چه می بینی به عالم اشک اوست

گریه کن با ابر و باران گریه کن  
گریه کن با چشمه ساران گریه کن

گریه کن اینجا صدای بی کسی  
می رود تا کربلای بی کسی

گریه کن اینجا صدای آب آب  
می زند آتش به جان آفتاب

چشم من ای راوی ظهربلا  
اشک ریز و قصه گوی از کربلا

اشک من ای اشک عشق افروز من  
مثنوی ساز دو بیتی سوز من

شعیه وار از کربلا یم قصه گو  
تا بگیریم غصه ات را موبه مو

«هر کسی از هم نوایی شد جدا  
بی نوا شد گرچه دارد صد نوا»

گریه بوی غربت او می دهد  
بوی تنهایی آهو می دهد

آهوئی وز هر طرف، صیادها  
آهوئی و نارسا فریادها

گریه کن اینجا بهار زندگیست  
ابتدای لاله زار زندگیست

گریه کن اینجا زمرگ عاشقان  
باز شد دروازه های آن جهان

گریه کن تا بودنت معنا شود  
قطره گم گشته ات دریا شود

عاشقان را دیده تر گر نبود  
عشق را خاکی دگر بر سر نبود

گریه کن با آب و ماهی گریه کن  
با کبوترهای چاهی گریه کن

تا قیامت گریه من بهراوست  
بر نمی دارم سر از افغان دوست

دوست دارم تا قیامت سر نهم  
بر سر دیوار و چشم تر نهم

آنقدر گریم که هستی خون شود  
جای جای خاک دیگرگون شود

تاب یکدم غم ندارم یار را  
وای اگر بینم غم دلدار را

گر رود خاری به پای یار ما  
تا قیامت گریه باشد کار ما

چون نمیرم؟ خار نه ، تیغش به سر!  
سَر، سَر سرنیزه ، زینم خون جگر

وہ چہا برتو در این صحرا شدہ است  
بند انگشت ہم از ہم وا شدہ است

بند بندت را چہ می بینم؟! جداست!  
یار ب این جسم شہید کربلاست

نیمہ جان در زیر سمّ اسبہا  
ای عزیز فاطمہ ، ای پُر بلا

ای نفس بند آمدہ زین لحظہ ہا  
کیست تا یاری کند این دم تو را

گریہ کن کہ می برد با صد فغان  
نیمہ خورشید ما را کاروان

کاروان کوچک ولی از وسعتش  
تا قیامت دیدگان در حیرتش

گریه یعنی گوهر ادراکها  
گریه کن ای فهم پاک پاکها

گریه یعنی همدلی با روح آب  
گریه یعنی روشنی آفتاب

گریه یعنی ارتفاع روح ما  
غوطه‌ دل در تن مجروح ما

گریه یعنی زندگانی با حسین  
زندگی در بی کرانی با حسین

اشک تنها داغ دل تا چشم نیست!  
راستی معنای اشک شیعه چیست!؟



شیعه با اشکش مسافر می شود  
دل، سوار اشک، زائر می شود

اشک شیعه، واژه ای بی انتهاست  
بیعت هر لحظه اش با کربلاست

او به خون خویش و ما با اشک خویش  
هر کدام این قصه را بردیم پیش

خون بیار ای اشک خوش معنای ما  
ای طبیب جمله علت‌های ما

ای صفای روح ما ای نور ما  
روشنی بخش وجود کور ما

گریه می باید به فریادم رسی  
در غمش یاری ندارم از کسی

هر که را چشمی از این غم شد سپید  
تا قیامت غیر شادی ، غم ندید

گریه کن اینجا زمان قبل از زمان  
روز و شب گرییده بر مولایمان

گریه کن آدم در اینجا خون گریست  
نوح طوفانی شد و جیحون گریست

حضرت آدم چو دید این پُر شکست  
داغ هاییش ز جانش رخت بست

صبر ایوبی در اینجا پاره شد  
عرش از بی تابی اش بیچاره شد

صبر، زیبا گرچه امّا بر تونه ...  
ناله را اندازه امّا بر تونه ...

گریه کن تا لاله هامان وا شوند  
کشته های غربت تو پا شوند

گریه کن اینجا پیمبر گریه کرد  
گریه کرد و سخت پرپر گریه کرد

حیدر اینجا از فغان بی هوش شد  
آسمان تا گیردش آغوش شد

مجتبی اینجا برادر را چو دید  
بند بندش زین ستم از هم درید

حضرت زهرا چو دید اینجا پسر  
کند از جا آسمان و زد به سر

موج موجش بسکه شد بیخود ز خود  
کشتی بشکسته پهلو غرق شد

جمله گروییان بی هُش شدند  
صیحه ای و ناگهان خامُش شدند

انبیاء و اولیا برسر زنان  
با سَرِ خَمِ نَزْدِ زهرا، خون چکان

آمدند و سیل در عالم گرفت  
های هایی عرش را در هم گرفت

سربه زانوی پیمبر، پُر فغان  
پاره های دل رسیده تا دهان

چشمها، آتشفشانِ خون فشان  
ناله هاشان شعله های بی امان

نامده محشر قیامت شد به پا  
سرد شد آتش ز سیل شعله ها

آنچه من دیدم در آن ظهر فغان  
روز محشر هم نمی گردد چنان

وَه چه می دیدم در آن ظهر کبود  
عیسی ما بر فراز نیزه بود

طشت بود و دردلش یحیای ما  
خیزران بود و لب مولای ما

یاد آن لبهای عطشان ماهیان  
تا چهل روز آبشان بود اشکشان

گریه کن غم، چاک چاکت می کند  
بوی سیب اینجا هلاکت می کند

سیب زرد و سرخ من مولا حسین...  
عاشق در خون گفن مولا حسین...

بوی سیب ای بوی مولا در حرم  
آه، ای بوی خدا در صبحدم

بوی سیب ای بوی مولا از بهشت  
بوی سیب ای میوه عاشق سرشت

ای وزیدنهای تو از آن جهان  
که دمادم می وزد زان بوستان

صبحگه چون می روم در گوی سیب  
مست مست می شوم ای بوی سیب

بوی سیب ای بوی عاشق زیستن  
چون توان بوئیدنت؟ نگریستن؟

بوی سیب ای بوی عاشورای عشق  
آه، تنها میوه گلهای عشق

باز در دل، بوی پاکت می رسد  
بوی قلب چاک چاکت می رسد

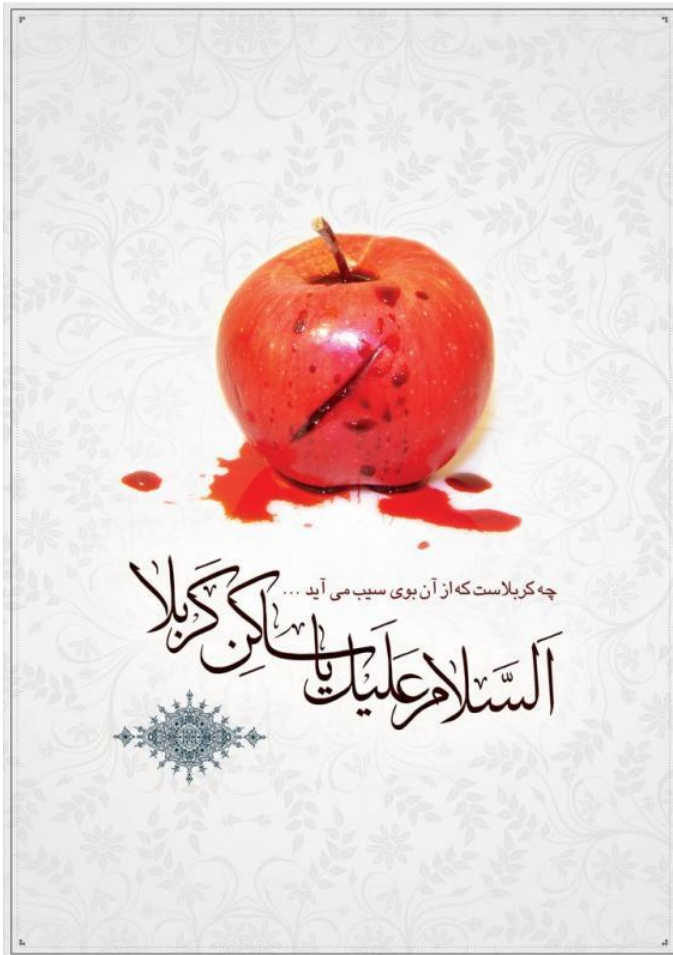
بی کسی تاکی؟ غریبی تا به کی؟  
بوی عشق و ناشکیبی تا به کی؟

می وزی و کربلایی می شوم  
باز هم دارم هوایی می شوم

وہ کہ کردی باز ما را ناشکیب  
بوی غربت می دهی ای بوی سیب

گریه کن بر بوی سیب حضرتش  
بوی تنهایی و عطر غربتش

سیب زرد و سرخ من مولا حسین  
عاشق در خون کفن مولا حسین ...



انتشار الکترونیکی این کتاب رایگان می باشد.

[www.mirshekar.blog.ir](http://www.mirshekar.blog.ir)



